**فقه: زکات، جلسه 8: شنبه 24/07/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابی طالب و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم و من المتبرعین و من اعدائهم.

خب حالا به تناسب امروز اوّل خواستم ۲، ۳ تا روایت در مورد همین متبرّعین بخوانم. دو تا مبرّع هست که یک تبرّعی ایشان جالب است، در رجال کشی وارد شده، می‌خواهم آن روایت‌هایش را بخوانم. یکی مهدی مولا عثمان هست. المهدی مولی عثمان، روایتی هست که موثقه است.

«عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ الْمَهْدِيَّ مَوْلَى عُثْمَانَ أَتَى فَبَايَعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ جَالِسٌ، قَالَ أُبَايِعُكَ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ كَانَ لَكَ أَوَّلًا وَ أَبْرَأُ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، فَبَايَعَهُ.»

خلاصه یک بیعت دو قبضه بوده. این یک.

این مهدی مولیٰ عثمان را هم در رجال شیخ به همین قصه‌اش اشاره کرده. قبلی‌اش آدرسش را هم بدهم. رجال کشی، صفحۀ ۱۰۴، رقم ۱۶۶.

در رجال شیخ طوسی هم به همین مطلب اشاره کرده، صفحۀ ۸۳، رقم ۸۳۶، چهلم باب در راوین امیر المؤمنین علیهم السلام «المهدي، مولى عثمان، و كان محمودا، و هو الذي بايع أمير المؤمنين [عليه السلام] على البراءة من الأولين.»

این علی البراءة من الأولین یعنی این را هم.

شاگرد: شاید ؟؟؟ ۲:۲۵

استاد: نه اوّلین، فلان سه تاست. فلان و فلان و فلان، سه تا بود. این یک روایت.

روایت بعدی در مورد جناب محمد بن ابی بکر هست. و من حدس می‌زنم شاید این روایت‌های بعدی را محمد بن ابی بکر، بعد از این‌که مهدی مولی عثمان در حضور محمد بن ابی بکر آن رفتار را انجام داده این روایت‌ها بعداً رخ داده. حالا می‌گوید که، سه تا روایت هست که این ۳ تا روایت به خصوص روایت دومش صحیحه هست و صحیحۀ خیلی محکمی است. بقیه‌اش هم خالی از اعتبار نیست، به خصوص روایت سومش. من حالا این ۳ تا را می‌خوانم.

روایت اوّلش این هست،

«عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، قَالَ ذَكَرْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَحِمَهُ اللَّهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ»

خدا رحمتش کند و صلوات خداوند بر محمد بن ابی بکر باشد.

«قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَوْماً مِنَ الْأَيَّامِ ابْسُطْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ!» دستت را بده که من با تو بیعت کنم.

«فَقَالَ أَ وَ مَا فَعَلْتَ» مگر بیعت نکردی؟ «قَالَ بَلَى، فَبَسَطَ يَدَهُ، فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُكَ وَ أَنَّ أَبِي فِي النَّارِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

شهادت می‌دهم که تو امام مفترض الطاعة هستی و پدرم هم در آتش است.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَانَ إِنْجَابُهُ مِنْ قِبَلِ أُمِّهِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا لَا مِنْ قِبَلِ أَبِيهِ.»

این اسماء بنت عمیس در واقع بعداً که همسر حضرت امیر هم می‌شود و قبل از آن‌که همسر حضرت امیر هم باشد که همسر ابوبکر بوده، ارتباط اصلی‌اش با حضرت امیر بوده. خیلی در ارتباطاتی که دارد این اسماء، اسماء و خواهرش سلما، البته در مورد این‌که آن کسی که در غسل حضرت زهراء حضور داشته اسماء یا سلما هست این دو تا خواهر کدامشان هستند، این بحث‌هایی هست. ولی این دو خواهر هر دوشان از مرتبطین با خاندان رسالت بودند. این یک روایت.

روایت بعدی عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام ان محمد بن ابی بکر بایع علیاً علیه السلام علی البرائة من ابیه. که اشاره به همان روایت قبلی است.

روایت بعدی میسّر بن عبد العزیز عن ابی جعفر علیه السلام قال بایع محمد بن ابی بکر علی البرائة من الثانی. انگار دلش خنک نشده یک بیعت سوم داشته ظاهراً. اوّل خب بیعت عمومی بوده بعد بیعت اوّل و علی البرائة من ابیه بوده، بیعت سوم علی البرائة من الثانی.

خب به هر حال محمد بن ابی بکر این شکلی هست که روایت، همین روایت‌های دیگر در مورد محمد بن ابی بکر هم هست که:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ وَ غَيْرُ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ كَانَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ لَا يَرْضَيَانِ أَنْ يُعْصَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.»

به معصیت خداوند، عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر راضی نبودند. و روایت‌های جالبی است که حالا ببینید.

به هر حال خدا رحمت کند همۀ بزرگان را و خدا محبین اینها را با خودشان محشور کند که دعایی هست که خودشان هم آمین می‌گویند. و آن چیز معروفی که:

من ز محبّان علی و عمر هیچ نگویم ز خیر و شرّ حشر محبّان علی با علی و حشر محبّان عمر با عمر

این هم دعایی هست که همۀ آنها هم قائل هستند.

حالا بیاییم ادامۀ بحثی که داشتیم.

۷:۲۰

ما بحثمان در مورد حق یوم الحصاد بود. در مورد حق یوم الحصاد دو تا اس ام اس دیگر ما داریم که حالا این اسم ام اس‌ها گم نشده، هستش و بالأخره حالا این اس ام اس‌ها را می‌خوانیم. هر دویش را می‌خوانم.

سلام علیکم اعظم الله اجورکم، من هم به شما می‌گویم اعظم الله اجورکم. این زمان نمی‌دانم کی شهادت حضرت. آخر صفر بوده کی بوده. بسرورکم اعظم الله اجورکم.

عرض ارادت، در مورد بحث حق یوم حصاد فرمودید بالأخره احتمال می‌رود که ادعای اجماع شیخ طوسی مطابق واقع باشد. اگر واقعاً قول به وجوب اتفاقی بود آیا سید مرتضی چنین تعبیر می‌کرد که قول به وجوب بعید از ثواب نیست. خود تعبیر سید نشان نمی‌دهد که مطلب مسلم و مورد اتفاق نیست. به علاوه اگر واجب بود تبعاً. حالا اینجا با «ت» دو نقطه نوشته، ولی «طبعا» باید باشد ظاهراً. طبعاً متشرعه به آن ملتزم می‌شدند. ظاهراً باید طبعاً باشد. حالا تبعاً هم بالأخره. می‌گفت کِدام درست است یا کَدام؟ گفته بود هیچکُدام.

اگر واجب بود طبعاً متشرعه به آن ملتزم می‌شدند، خصوصاً که وجوبش در قرآن آمده و طبعاً بین فقرا رائج می‌شد که از این حق استفاده کنند و طبعاً. (همۀ اینها (ت) دو نقطه است، حالا نمی‌دانم با آن «ط» دسته دار چه مشکلی داشته.

شاگرد:

استاد: نه مرادش «طبعا» اینجا طبعاً به کار می‌برند نه به تبع. مشکل «الف» تبعاً است. صاحب العلة در جمع شما نیست. تا چند نفر واجب است کمک کردند. خیلی زود مطرح می‌شد و جوابش هم معروف می‌شد، در حالی که چنین نشده است. آیا اینها کافی برای رفع ید از ظهور ادله در وجوب نیست؟ خب این یک اس ام اس.

یک اس ام اس دیگری هست که دوست ما دیگر ما هستند که اسمشان را نمی‌برم، ولی احتمالاً با دوست اوّل هم مباحثه‌ای هستند چون یک مقداری سؤالاتشان خیلی شبیه است.

سؤال اوّل، در مورد بحث حق یوم حصاد سؤال داشتم. سؤال اوّل با توجه به این‌که متعدد اصحاب ائمه از زراره تا بزنطی دربارۀ چیستی این حق از ائمه سؤال کردند. ولی دربارۀ حکمش سؤالی نپرسیدند. ائمه هم بیان روشنی نسبت به الزام و وجوب این حق ندارند. آن یک.

این دو. طبق بیان شیخ در خلاف عموم فقهای عامه قائل به وجوب نبودن از قائلین به وجوب شافعی هست که بعد عصر امام صادق است. در نتیجه به نظر می‌رسد اصل حکم حق یوم الحصاد در مرتکز اصحاب روشن بوده و تنها از چیستی این حق سؤال کردند. این‌که اصل حکم روشن بوده ولی موضوع آن را فقهای اصحاب در طبقات مختلف نمی‌دانستند، نمی‌تواند قرینه بر این باشد که در فضای صدور روایات روشن بوده که این حکم الزامی نیست و لذا التزام اوّلی به آن در جامعه فراگیر نمی‌شده و برای فقهای متعدد در طبقات مختلف این سؤال کماکان وجود داشته. خصوصاً با توجه به این‌که این مسأله مورد ابتلا بوده و اصحاب هم از امر مذکور در آیۀ شریفه غافل نبودند، علاوه بر این فتوای عموم فقهای عامه به عدم وجوب و عدم تبیین حکم الزامی از سوی ائمه نشان نمی‌دهد که مستحب بودن این حق مفروغ عنه در سؤال و جواب با امام بوده.

سؤال دوم در مورد ادعای اجماع از سوی شیخ طوسی. این‌که سید مرتضی با وجودی که معتنی به اجماع است، مردد در این مسأله هست و هیچ اشاره‌ای هم به اجماع یا شهرت فتوایی به وجوب نمی‌کند نشان نمی‌دهد که اجماع شیخ علی القاعده‌ای است.

ببینید من حالا بگذارید این را یک توضیحی بدهم. اوّل یک نکته‌ای را عرض بکنم. ما این مطلب را اشاره کردیم که در میان عامه این مطلب مسلّم هست که در آیۀ شریفه «**وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ**» این یک تکلیف وجوبی را متعرّض هست. اختلاف در این هست که این تکلیف وجوبی چیست؟ آیا زکات است یا حق دیگری هست؟ و اگر حق دیگری هست این حق ثابت است یا منسوخ؟ این اختلافاتی هست. و الا در اصل این‌که این حکم یک حق واجب را بیان می‌کند بحثی نبوده. خب اختلافی نبوده، امثال اینها.

ائمه علیهم السلام متعرض وجوب نشدند به خاطر این‌که مسلّم بوده. این مفروغ عنه بودنش به خاطر در آن جهت اختلاف نبوده. اختلاف در آن هویتش بوده. آن چیزی که آیۀ شریفه به آن متعرّضش هست همین بوده. همان محل اختلاف را ائمه هم متعرض شدند. پس طبیعی است که باید همینجور متعرض بشوند. چیزی غیر از این طبیعی نیست. آن طبعاً که هست طبعاً باید اینجوری باشد، حالا ما هم به الف علاقمند شدیم. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که در این‌که این مسأله، اگر اجماعی در این مسأله مطرح هست، اجماع اصحاب فتاوا نیست. اینش مسلم است. چون اصحاب فتاوایی که قبل از شیخ طوسی هستند، خود سید مرتضی و شیخ مفید، کلینی. فتوا که فتوای صریح نه فتوایی که با روایت دادند. مرادم از فتوا کسانی که فتوا مستقیم فتوا می‌دهند.

علی بن بابویه و ابن ابی عقیل و جعفی و ابن جنید و امثال اینها. از هیچکدامشان فتوایی به وجوب نقل نشده فقط از شیخ صدوق فتوای وجوب نقل شده. از ابن ابی عقیل هم فتوای خلاف نقل شده. بقیه یک عده‌شان مثل شیخ مفید شاید آن هم قائل به وجوب باشد. روایتش را نقل کرده، در این حد که مقنعه، روایتی که دال بر وجوب هست را نقل کرده، شاید بشود از آن وجوب در آورد.

سید مرتضی هم ولو در اینجا می‌گوید لم یکن بعیدا من الثواب. ولی در کتاب‌های فتوایی‌اش این مطلب را نیاورده.

در این‌که ارباب فتاوا این مسأله را در کتاب‌های خودشان یا مطرح نکردند، که اکثریتشان این است. یا اگر مطرح کردند مثل ابن ابی عقیل فتوای به خلاف داده، بحث نیست. ولی بحث چیز دیگری هست. اصل این‌که بحث اجماع را ما مطرح کردیم نکته‌اش نکتۀ دیگری بود. ما نمی‌خواستیم اصلاً به اجماع تمسک کنیم. بحث این بود که آقا یک اشکالی مطرح است که اگر حق یوم الحصاد واجب بود باید اصحاب ائمه آن را واجب می‌دانستند. مطلب اجماعی می‌شد. آن نکته‌ای که مرحوم آقای خویی به عنوان دلیل خامس ازش یاد می‌کردند لو کان لبان، اگر واجب بود باید آشکار می‌شد و آشکار نشدنش کاشف از این است که این واجب نبوده است. ما این را می‌خواستیم عرض بکنیم که ممکن است در زمان ائمه علیهم السلام اصحاب ائمه این برایشان آشکار بوده، ولو به برکت تعلیم ائمه علیهم السلام. ائمه علیهم السلام اصل وجوب آن مطلبی که در آیۀ شریفه هست که مسلم بوده، ائمه هویت آن حق را هم مشخص کرده، در روایت‌های متعدد هست. این روایت‌های متعدد دال بر این هست که آن حق واجب یک حق مستقل هست و منسوخ هم نیست، موجود است. پس بنابراین اصحاب ائمه ممکن است برایشان مطلب آشکار بوده باشد. این‌که من عرض کردم شیخ طوسی ادعای اجماع کرده و اجماعش ممکن است مطابق واقع باشد، مرادم از اجماع، اجماع فقهای معاصر ائمه است. اصلاً اجماع‌های دیگر باید برگردد به اجماع معاصر. یا به بیان مرحوم آقای صدر که، یعنی عمدۀ نکته‌ای که بر حجیت اجماع هست، یا نکته‌ای هست که آقای صدر می‌فرمایند که اجماع کاشف از یک ارتکاز معاصر معصوم است. و این ارتکاز معاصر معصوم حجت است، این مبنای آقای صدر است. یا مبنای حاج آقا هست که ایشان می‌فرماید اجماع در مبنای تقریر حجت است. تقریر هم باید اجماع اصحاب ائمه باشد که تقریر را در موردش مطرح بشود.

عرض من این هست که یک همچین اجماعی محتمل هست. نمی‌خواهم هم به اجماع تمسک کنم. بحث این است که، این‌که شما می‌گویید اگر واجب بود باید اجماعی می‌بود، می‌گوییم شاید اجماعی باشد. شاید اجماعی باشد، ما نمی‌توانیم این اجماعی بودن را نفی کنیم. اما این‌که شیخ طوسی این مطلب را متعرض شده که ادعای اجماع کرده، ادعای اجماع شیخ طوسی به یک معنا حتماً استنباطی است، که اجماع علی القاعده در کلام آن دوست ما وارد شده بود، آن اجماع علی القاعده هست. و روی همین جهت ما به آن اجماع به نحو مستقل اصلاً نمی‌خواهیم تکیه کنیم. ولی بحث ما این است،‌این را دقت کنید. ما می‌خواهیم بگوییم شیخ طوسی ممکن است از ذهنیت علما، می‌بیند علما این روایت‌ها را آوردند، هیچ کس هم در مورد این روایت‌ها خدشه نکرده. همین راویان روایتی که این روایت‌ها را آوردند نوعاً نقل روایت در مقام فتوای به روایت بوده. شیخ طوسی از اینها استنباط کرده که اصحاب ائمه به دو بیان. حالا بگذارید این دو بیانش را هم عرض بکنم. دو بیان ما ممکن است بگوییم شیخ طوسی چرا دعوای اجماع کرده؟ یک بیانش این هست که اجماع علی القاعده است. می‌گوید این روایات وجود دارد. اصحاب هم که به روایت‌های صریح و صحیح عمل می‌کنند. اجماع بر آن کبرای کلی که عمل به روایت صحیح با تطبیق صغرایش از طرف خود شیخ طوسی منشاء شده که ادعای اجماع کرده بر این مطلب. این یک نحو.

یک نحو دیگری که اجماع علی القاعده نیست. استنباطی هست، آن اجماع علی القاعده یعنی آن. آن مطلب این است که شیخ طوسی از این‌که این روایت‌ها را اصحاب نقل کردند برداشتش این بوده که به مضمون این روایت‌ها فتوا می‌دادند. از خود نقل روایت، نه این‌که آن کبرای کلی که یک روایت اگر وجود داشته باشد اصحاب ممکن است اصلاً ندیده باشند ولی چون. اگر روایت باشد اجماع تقدیری نیست. آن بیان. تقریب اوّل اجماع تقدیری بود که اصحاب اگر اجماعی باشد، اگر روایت صحیحی باشد به آن عمل می‌کنند. من به آن تقریب خیلی تکیه ندارم. تقریب دوم که محتمل هم هست درست بشود. که شیخ طوسی بیانش این هست که این اجماعی که علما دارند، این اجماع. نقل روایت‌هایی که علما دارند، این نقل روایات کاشف از فتوا دادن علما به مضمونشان هست. بنابراین این همه روایاتی که نقل شده، کأنّ اصحاب ائمه هیچ روایت مخالفی هم که نقل نشده این کاشف از این است که اصحاب ائمه علیهم السلام به مفاد این روایت‌ها فتوا می‌دادند. من نمی‌خواهم باز با این بیان اجماع را اثبات کنم. اثبات اجماع با این بیان سخت است. ولی بحث ما این است که اثبات عدم اجماع هم نمی‌شود کرد. شاید واقعاً این برداشتی که شیخ طوسی کرده واقعاً برداشت درستی باشد. وقتی برداشت درستی باشد یعنی آن قضیۀ لو کان لبان زیر سؤال می‌رود. عمدۀ تکیۀ من روی این نکته بود که روایاتی وجود دارد، این روایات به خصوص با توجه به فتوای عامه و با توجه به چیز صدور ازش وجوب حق معلوم استفاده می‌شود. بنابراین این مانعی هم ندارد.

اما اگر این‌که ایشان می‌گوید که چرا مقدارش را نگفته؟ این همه روایات دارد. می‌گوید یک مشت بده، بیشتر نده. نمی‌دانم بیشتر از آن را چیز کند. آن حتی یفرغ. هر مقدار فقیر هست یک مشت بدهد تا تمام بشود. یعنی آن فقرا، بر هر فقیری یک مشت، مقدار واجبش برای هر فقیری یک مشت است تا فقرا تمام بشود. از این دیگر روشن‌تر مقدارش هم معین کرده که مشت مشت بدهد، بیشتر هم ندهد، نفری یک مشت.

شاگرد: چطور بین متشرعه مهجور شده؟

استاد: علت اصلی این است که از شیخ طوسی، بعد از شیخ طوسی در کتب فتوایی نبوده. حالا این نکته را هم من ضمیمه بکنم. کتاب اصلی که محور فتوای طائفه بوده کتاب نهایۀ شیخ طوسی بوده. و این مطلب در نهایۀ شیخ طوسی نیامده، حالا به چه علت نمی‌دانم. شیخ با وجودی که خودش در خلاف. البته نهایه قبل از خلاف است. به هر حال شیخ در نهایه غفلت کرده، این را نیاورده. در نهایه نیاورده، آن که محور بوده نهایه بوده. و این نهایه نیامدنش خیلی اثرگذار بوده در این‌که در فتواهای بعدی به عنوان وجوب، آن هم در واقع چون در نهایۀ نیامده کم کم همین ذهنیت لو کان لبان شکل گرفته. یعنی همین لو کان لبان. مرحوم آقای بروجردی حاج آقا می‌فرمودند که خیلی وقت‌ها یک نکته‌ای را متذکر می‌شدند، می‌فرمودند که ما باید خودمان را در زمان شیخ طوسی قرار بدهیم. خب در زمان شیخ طوسی اگر ما خودمان را قرار بدهیم این روایاتی که در مسأله هست را ببینیم ما نمی‌توانیم بگوییم که مضمون این روایات را اصحاب بهش عمل نکردند حتماً. هیچ کس به اینها اعتنا نکرده. نه، این کاملاً چیز دارد که اصحاب به اینها عمل کرده باشند و ما، ببینید بعد از آن زمان. به خصوص این نکته را هم ضمیمه بکنم که آن زمان مثلاً کسانی مثل شیخ کلینی، شیخ مفید. شیخ صدوق که صریحاً فتوا می‌دهد. این روایات را آوردند در کتاب‌های معدّ، معدّ للفتویٰ و امثال اینها.

یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم، این را توجه بفرمایید. گاهی اوقات یک استدلالی می‌شود برای این‌که قدما هر چی روایت نقل می‌کردند حتماً به آن نقل‌ها عمل می‌کردند. عبارتی شیخ طوسی در مقدمۀ مبسوط دارد، آن عبارت را ملاحظه بفرمایید. که ایشان می‌گوید که من نهایه را نوشتم براساس کتب روایی و فاوردت جمیعه او اکثره بر الفاظ صادره و اینها، مدت‌ها بود که دلم می‌خواست یک کتاب تفریعی بنویسم ولی کتاب تفریعی را ننوشتم، شواغلی بود و اینها، می‌گوید شواغلی که من را از این کار باز می‌داشت قلة رغبة هذه الطائفة فیه. چون این طائفۀ امامیه بیشتر به فقه روایی علاقمند بودند، حتی لفظش عوض می‌شد استیهاش می‌کردند و امثال اینها. من به خاطر همین در نهایة با الفاظ روایات فتوا دادم و اینها. و بعد می‌گوید همین باعث شد که من تا حالا این را صبر کنم، ولی حالا نوشتم و اینها. از بعضی از این عبارت استفاده کردند کأنّ روایت‌هایی که آقایان نقل می‌کنند این بهش فتوا می‌دهند. ولی این غلط است، این اشتباه است. از این عبارت استفاده می‌شود فتوا را به لفظ روایت می‌دهند. آن طرف قضیه. اگر می‌خواستند فتوا بدهند با لفظ روایت فتوا می‌دادند. ولی هر چی روایت نقل کنند به آن هم فتوا می‌دهند این از توش در نمی‌آید. این از توش در نمی‌آید که. آن را باید از راه‌های دیگری این مطلب را استفاده کرد که مثلاً فقط روایت‌هایی را نقل می‌کردند که بهشان فتوا می‌دادند. مثلاً در مقدمۀ فقیه، در مقدمۀ کافی، یا به‌طور کلی با این قرینه. من روی همین جهت اصلاً نمی‌خواهم اثبات کنم که راویانی که این روایت‌ها را نقل کرده‌اند حتماً به این روایت عمل کرده‌اند. اثباتش نمی‌خواهم بکنم. ولی می‌گویم نفی‌اش نمی‌شود کرد. شاید راویانی که این روایت‌های حق یوم الحصاد را نقل کرده‌اند به آن فتوا داده‌اند. این را که نمی‌شود انکار کرد. احتمالش که هست. همین احتمال کافی هست برای این‌که ما آن بیان مرحوم آقای خویی، البته در اینجا بحثش را نکردند، آن یک بیانی عامی هست که مرحوم آقای خویی خیلی جاها این را تکرار می‌کنند، لو کان لبان. به عنوان یک دلیل برای نفی وجوب در خیلی از موارد به کار می‌برند. آن بیان تام نباشد. ما می‌گوییم اگر بوده باشد باید در بین اصحاب ائمه آشکار باشد، شاید هم آشکار باشد. این روایتی که نقل کرده، با وجود این روایات شاید اصحاب ائمه به این روایت فتوا می‌دادند. حتی شایدش کافی است. اصلاً قرائن نشان می‌دهد که نوعاً به اینها فتوا می‌دادند. حالا آن را من نمی‌خواهم الآن در مقام چیز این نیستم. اصل این مطلب هم درست است که اصل اوّلی در نقل روایات عمل به روایات بوده. آن با بیانات دیگری در جای خودش می‌شود آن را هم اثبات کرد. ولی من الآن در این مقام نیستم که حتی این مقدار را هم ثابت کنم. می‌خواهم بگویم احتمال عمل کردن به این روایات وجود دارد. همین احتمال باعث می‌شود که ما نتوانیم بگوییم اگر حق یوم الحصاد واجب بود اصحاب ائمه باید وجوب آن را می‌دانستند، خب جواب این است که شاید می‌دانستند. کی می‌گوید نمی‌دانسته‌اند؟ بله، بر علمای متأخر مخفی بوده. یعنی از شیخ طوسی به بعد برای آنها مخفی بوده. ولی برای آنها ما دلیل نداریم که آن چیزی که حکم شرعی را حتماً باید علمای متأخر بدانند و روی همین جهت اجماع متأخر به درد نمی‌خورد. اجماع متأخر تا پاچم ۲۹:۳۶ از اجماع معاصر معصوم نباشد به درد نمی‌خورد. به دلیل این‌که آن اجماعات ممکن است ناشی از یک نکاتی باشد که آن نکات منشاء خطا باشد. و اینجا هم این منشاء خطا وجود دارد. اینجور نیست که اگر علماء اینجا اشتباه کرده باشند اشتباهشان، اشتباه غیر طبیعی است. نه اشتباه طبیعی است، خب شیخ طوسی که در نهایه نیاورده. و مدت‌ها فتوای نهایه، فتوای طائفه بوده. به طوری که یک نکته‌ای را عرض بکنم در کتب محقق حلی گاهگاهی یک فتوا نقل می‌کند بعدش می‌گوید و قیل فلان مطلب و هو الاصوب ۳۰:۲۱ و هو الظاهر. خب آن فتوای اوّل چی بود؟ این قیل چی بود؟ و هو الظاهر چی بود؟ این را مرحوم شیخ اسد الله شوشتری در مقابس، در مقدمۀ مقابس در شرح حال شیخ طوسی اشاره می‌کند. می‌گوید این نکته‌اش این است، اصل فقه شیعه، کلام شیخ طوسی بوده. اینها عمدتاً مال نهایه است. عبارت شیخ طوسی در نهایة را به عنوان متن ذکر می‌کردند. بعد از نهایه هم مبسوط. خلاف اینقدر جنبۀ محوریت نداشت. این در خلاف هم نیامده. این نه در مبسوط آمده، نه در نهایة. در خلاف فقط آمده. این بحث حق یوم الحصاد فقط در خلاف آمده. در نهایة و مبسوط نیامده. و آن کتاب‌هایی که محور طائفه بودند و نوعاً به آن به عنوان متن مراجعه می‌شده در مرحلۀ اوّل نهایۀ شیخ طوسی است، بعدش هم مبسوط است. در فروعی که در نهایة نیست، مبسوط. به خلاف شیخ طوسی این یکی از کتاب یک مقدار تفریعی، یک کتابی کأنّ تخصصی و برای مخاطب یک مقداری تخصصی نگاه می‌شده، به خلاف مبسوط و نهایة که کتاب فتوایی اصلی.

شاگرد: قبل از شیخ هم خیلی معروف است. مرتضی می‌گوید بعید نیست واجب باشد.

استاد: نه، عرض می‌کنم علتی که شیخ طوسی، ایشان می‌گوید چون در کتب فتاوا نبوده. این مطلب مسلم است، عرض کردم. در این‌که این مطلب در کتب فتوا به این نحو مطرح نبوده مسلم است. یعنی می‌گویم اگر بود مثلاً از ابن ابی عقیل. ابن ابی عقیل که بر خلافش نقل شده هیچی. از ابن جنیدی، اسکافی، علی بن بابویه، کسی این فتوا نقل می‌شد. این نشانگر این هست که اینها این مسأله را مطرح نکرده بودند در کتاب‌های فقهی‌شان. اما چرا مطرح نکرده بودند؟ حالا خیلی فتاوا هست که آنها مطرح نکردند. اینجور نیست که تمام فتاوایی که در جامعه رواج داشته باشد، اینها مطرح کرده باشند.

شاگرد: اهمیت خیلی هم

استاد: اینقدر هم من این احتمال هم می‌دادم که عملاً اجرا می‌شده. چون به هر حال محیط‌های، عملاً حتی بیشتر از این هم به فقرا می‌دادند. اینجور نبوده که رسم نباشد حالا فقیری که می‌آید این را رد کنند و هیچی بهش ندهند و امثل اینها. این احتمال هم هست که عملاً هم یک چیزی بهش می‌دادند الآن به هر حال کم‌تر کسی هست که فرض کنید یک فقیری هیچی بخواهد ندهد و امثال اینها. همۀ اینها من در حد احتمال می‌خواهم بگویم، نه بیشتر از آن. همۀ اینها کافی هست برای این‌که این مطلب که لو کان لبان زیر سؤال برود. وقتی این زیر سؤال رفت ما هستیم و ظاهر ادله. ظاهر ادله وجوب هست باید بهش ملتزم شد.

شاگرد: نه آخر این، مثلاً خود معاویة بن عمار، این هم یک مقدار در فهمش اختلاف است دیگر. روایت که نیست حتماً وجوب فهمیده بشود.

استاد: نمی‌خواهم بگویم روایت حتماً وجوب فهمیده می‌شود. بحث ما این است، در آن فضایی که وجود دارد، از آن فضا وجوب استفاده می‌شود. اگر قرار بود ائمه علیهم السلام بر خلاف گفتۀ آقایان که اگر می‌خواست واجب باشد لازم بود ذکر بشود اگر می‌خواهد واجب نباشد باید ذکر می‌شد. آن طرف قضیه هست، چون این مسلم بوده که این آیۀ شریفه یک حق واجبی را دارد بیان می‌کند. ائمه علیهم السلام هویت حق را بیان کردند، حکمش را بیان نکردند. یعنی حکمش را واگذار کردند به همان چیزی که همه قبول داشتند. این معنایش این است که ائمه علیهم السلام این حق را واجب می‌دانستند. این است که به نظر می‌رسد که این حق یوم الحصاد واجب است، آن هم مقدارش به اندازۀ یک مشت است، بیشتر از آن هم واجب نیست. به همۀ فقرا هم واجب است. آن که سه نفری که در روایت است، چون روایت مصادف از جهت سندی معتبر نبود. آن‌که فقط به سه نفر واجب باشد، آن روایت مصادف بود که آن قابل اعتماد نبود. ظاهر روایت این است که اینقدر بدهد که حتی یفرغ. به هر فقیری به اندازۀ یک مشت بدهد. خیلی هم نمی‌شود. چقدر فقیر. اینجور نیست که تصور کنید کل چیز. فرض کنید ۲۰ تا، ۳۰ تا فقیری بیاید هر کدامش یک مشت می‌شود مثلاً ۱۵۰ گرم، ۲۰ تا فقیر هم بشود ۳ کیلو، ۴ کیلو. کل این حق، حق زیادی اصلاً نیست. یکی از چیزهایی که می‌خواهم بگویم که.

شاگرد: بدل دارد یا ندارد؟

استاد: دلیل هم نداریم که در داخل مال باشد، اگر نداد بعداً باید چیز کند. این آن مقداری که دلیل داریم در زمان حضور است.

شاگرد: بدلش چطور؟

استاد: نه بدل

شاگرد: عملاً شاید فقیری وجود پیدا نکند.

استاد: نکند، بر آن واجب نیست و امثال اینها. این است که بنابراین آن روایتی هم که چیز کرده. حالا ما خیلی اصرار نداریم که بگوییم پیغمبر چرا شب دستور داده چیز نکردند. حالا خیلی به آن روایات ما تکیه نداریم. وجه نهی پیامبر از دروی شبانه را. شاید به خاطر همین بوده فقها، شاید هم به جهت دیگر بوده. ولی روایت دیگر می‌گوید اگر فقیر حاضر شد بهش بده. خب اگر حاضر هم نشد نده. شرط وجوبش حضور فقیر است. آن هم در جایی که آنجا هست. اگر بردی در خانه آن دیگر، بردی در خانه، ببین هو اسخال نفسه شاید به این هست، تو فقیر را بردی خانه یک مشت که بهش نمی‌دهی. داخل خانه که بردی می‌خواهی بهش پذیرایی کنی. طبیعی است که کسی، وجوب دیگر برداشته شده، به دلیل این‌که به‌طور طبیعی بیشتر از این هم اشخاص به فقیر می‌دهند. فقیر را که داخل خانه برد، به هر حال پذیرایی درست و درمان می‌کنند، نه این‌که یک مشت برای این‌که آن چیز نفسی، اوّلاً آن کأنّ نگاهش از چیز برداشته بشود. ببینید بچه‌ها دیدید با همدیگر چیز می‌کنند، پفک دارد می‌خورد. این یک پفک هم به آن بچه‌ای که آنجا دارد چیز می‌شود بدهد. که این طرف بخورد و هیچی. حتی در حد یک پفک. این یک چیزی در این حد هست. یک چیزی نیست که خیلی اصلاً مشت پر کن باشد. این که در روایات، حالا این نکته را هم ضمیمه بکنم. در روایات ما هست که زکات احتیاجات مردم را برطرف می‌کند. این را بعضی‌ها هم دلیل قرار دادند که این حق یوم الحصاد واجب نیست. نه این اصلاً برای برطرف کردن احتیاجات نیست. برای این‌که آن نگاهش را سیر کند. حالا یک فقیر را یک مشت بهش بده دیگر. اینجور نباشد که آن با حالت محروم مطلق از آنجا رد بشود. کسی مثلاً شما دارید غذا می‌خورید، کسی که رد بشود یک لقمه بهش بده که نگاهش به غذای تو نباشد. این از آن سنخ است. نه این‌که آن طرف با این یک لقمۀ شما سیر می‌شود. هم شما، یک نوع روابط اجتماعی است. هم شما باعث می‌شود که حالت ارتباط اجتماعی روی این استوارتر می‌کند.

ان شاء الله فردا حق المارّه را شروع می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان